

جامعه ایرانی و فرهنگ اسلامی

کمال‌جویی ایرانیان

هر جامعه در مقایسه با تفاوت‌ها و تمایزهایش با دیگر جوامع شناخته می‌شود. این ویژگی، مقطعی نبوده و در گذر تاریخ و بستر جغرافیایی تداوم دارد. باورها و ارزش‌های مشترک، و میراث علمی و ادبی و امثال آن‌ها قادرند انسجام یک ملت را تقویت کرده و استقلال فرهنگی و فرهنگ فرزندی آنان را پررنگ‌تر سازند؛ اما این توانایی‌ها باید به‌وسیله خلاقیت‌ها و تولیدات علمی و فکری نسل‌های هر عصری صیانت، شکوفا و شکوهمند گردد و احیاناً اصلاح، پالایش و پیرایش شود.

برای درک فرهنگ مولد و مؤثر جامعه ایرانی ضرورت دارد تاریخ این مرز و بوم را به دو بخش تقسیم کنیم: دوره باستان و دوره اسلامی.

در دوران باستان یا پیش از اسلام ایرانیان ضمن نشان دادن استعدادهای خود در عرصه‌های گوناگون امپراتوری‌های مقتدری تشکیل دادند و در برابر قدرت‌های بزرگ آن دوران یعنی یونانیان و رومیان مقاومت کردند.

پیشینه فرهنگ شهروندی کهن را باید در اندیشه‌های ایرانی هزاران سال پیش جست‌وجو کرد. در باورهای قدیمی ایرانیان پیش از اسلام بر این نکته تأکید می‌شود که آدمی باید برای دستیابی به کمال بکوشد. در این کوشش و کوشش - که یک روش حقیقت‌یابی یا طریقه کمال‌جویی نام دارد - انسان با تلاشی مستمر در پی یافتن اصل خود در برابر آفریننده هستی است.

پس از ظهور اسلام و گسترش این آیین در ایران، عرفای ایرانی ضمن آن‌که با نیروی محرکه فرهنگ قرآن، حدیث و سنت پیامبر ﷺ بنیان‌های فکری و علمی عرفان را به‌وجود آوردند از مفاهیم معنوی پیش از اسلام که در فرهنگ عمومی مطرح بود بهره‌گرفتند. شهروندی در پایه‌گذاری فلسفه اشراق این تأثیرپذیری را در آثار و افکار خود بروز داد.

در دیدگاه این عارف، حقیقت در دل انسان مؤمن و آگاه به حقایق معنوی جای دارد و از این روی هیچ سرزمین یا قومی بر دیگران برتری ندارد، بلکه هرگونه برتری به دلیل میزان بهره هر ملت از حکمت و حقیقت است.

شهروندی اعتقاد داشت در ایران باستان امتی بود که طالب حق بودند و می‌کوشیدند مردم را به سوی روشنائی روحانی هدایت کنند و خداوند هم به آنان کمک کرد تا به ساحل نجات و رستگاری برسند.

او آنان را دلیرمردانی می‌داند که جز به یکتاپرستی نمی‌اندیشیدند و مشمول این کلام قرآن بودند: «خداوند سرپرست آنانی است که ایمان آورده‌اند و ایشان را از

ارزش‌ها به حاشیه رانده شده و سرانجام به‌طور کامل حذف شوند.

ملی‌گرایان درصدد برآمدند با ترکیب ملی‌گرایی از نوع غربی با احساسات قومی کاذب، مردم مسلمان ایران را به فراموشی معیارها و ارزش‌های اصیل و ملی خود و تسلیم در برابر استبداد و استکبار قرا خوانند.

ستایش استبداد شاهان

با به قدرت رسیدن سلسله پهلوی مفهوم دیگری از هویت ملی به‌صورت ایدئولوژی رسمی دستگاه پادشاهی ساخته، پرداخته و تبلیغ شد؛ هویت ملی همان مفهوم کهن ایران شهر بود که نگهبان آن نظام شاهنشاهی معرفی شد و همان ایده باستانی قلمرو پادشاهی ایران در دوره ساسانی محور هویت مردمی قرار گرفت.

بزرگ‌نمایی و تقدیس فرهنگ شرک‌آلوده و خرافه‌آمیز شاهان و دربار ایران پیش از اسلام و ارزیابی‌های بسیار افسانه‌ای از تمدن شاهان یک جریان افراطی و نژادپرستانه بود و مروجان آن حرف‌های فریبنده و تو خالی می‌زدند و از گذشته‌های صحبت می‌کردند که در ذهن بیمار خود ترسیم کرده بودند، در حالی که واقعیت خارجی چیز دیگری بود. اینان برای توجیه غرب‌زدگی، مدعی بودند هر چه در هر جای دنیاست اساسش را نیاکان آنان گذاشته‌اند. آگاهی آنان هم از تاریخ قدیم و هم از عصر جدید اندک و سطحی بود و چیزی که اصلاً طالب آن نبودند علم، دانایی و معرفت بود. شبه‌روشنفکران معمولاً در این شیوه تفکرانی را ترویج می‌دادند که سال‌ها پیش میرزا آقاخان کرمانی مطرح کرده بود.

نادر نادرپور درباره خودباختگی این باستان‌گرایان و مخالفتشان با حکومت دینی می‌نویسد: نمایندگان نیمه روح فریب خورده، پس از اعزام نخستین دسته‌های دانشجویان ایرانی به فرانسه در زمان فتحعلی شاه قاجار معتقد شدند برای رسیدن به کاروان فرهنگ و تمدن اروپا چاره‌ای جز غربی شدن برای ایرانیان نیست و از آنجا که تسلط دین اسلام و احکامش موجب عقب ماندن این ملت از ملل متمدنی بوده است، در قلمرو سیاست باید دنبال نظامی رفت که مذهب را در حکومت دخالت ندهد و هویت ملی را جانشین هویت دینی کند و در زمینه معنویت نیز میان فرهنگ ایران باستان یعنی مدینه فاضله قدیم و تمدن باختر زمین، یعنی آرمان‌شهر جدید باید پلی ساخت و پس از عبور از فراز تمام دوران اسلامی تاریخ ایران آن را به این یکی وصل کرد.

ظلمات به سوی نور هدایت می‌کند. این توجه شهروندی به حکمت ایرانیان یادآور حدیث رسول اکرم ﷺ است که فرمودند: «اگر علم در ستاره ثریا هم باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یابند». در واقع، تفکر این عارف نشانه‌ای از قدرت عظیم جذب و فرهنگ اسلامی است که این حکیم را چنان پرورش داد تا میراث فرهنگی ایران کهن و قهرمانان فرزانه آن روزگار را با سرمایه عارفان بزرگ اسلامی الفت دهد و در پرتو قرآن و حدیث حکمتی ماندگار پدید آورد.

باستان‌گرایان افراطی

برخلاف شیوه این حکیمان که جنبه‌های مثبت و معرفتی فرزندانگان و انسان‌های صالح پیش از اسلام را مورد توجه قرار می‌دادند، در دوره رضاشاه عده‌ای از روشنفکران خودباخته کوشیدند در قالب ملی‌گرایی افراطی به احیای فرهنگ پادشاهان ساسانی و دیگر سلسله‌های پیش از اسلام بپردازند.

اینان معتقد بودند که فتح ایران توسط اسلام سبب‌ساز افول عظمت گذشته شده است و حتی شدت خشم و انزجار روشنفکران از غلبه مسلمانان بر ساسانیان به جایی رسید که در برخی محافل در این باره گریستند به منظور ایجاد همین افسانه عظمت ایران باستان بود که مشیرالدوله پیرنیا کتاب *ایران قدیم* و پس از آن کتاب *ایران باستان* را تألیف و منتشر کرد و رشید یاسمی که معلم دربار شاهنشاهی بود به ترجمه ایران در زمان ساسانیان از «کریستن سن» پرداخت.

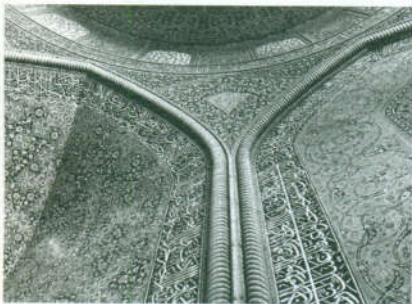
در مدارس و ارتش این احساس را پدید آوردند که ایران باید به عظمت‌های دوران هخامنشی باز گردد! در این باره که چرا نویسندگان و کارگزاران فرهنگ و سیاست دوران رضاخان به باستان‌گرایی روی آوردند، دلایل گوناگونی را می‌توان گفت: اینان برای جبران عقب‌ماندگی ایران از کشورهای اروپایی به دنبال تقلید کامل از فرهنگ غربی بودند و از آنجا که هنجارهای دینی و ارزش‌های اسلامی با غرب‌زدگی در تضاد بود و پیروی از اروپاییان از موضع دیانت امکان‌پذیر نبود درصدد احیای فرهنگ پوسیده کهن برآمدند.

به گمان آنان میان این فرهنگ و فرهنگ یونان و روم که رنسانس اروپایی از آنان الهام گرفت، پیوندی وجود داشت که این انس و تجانس با گسترش اسلام در ایران از میان رفت. رضاخان با همکاری همین روشنفکران، تهاجم گسترده‌ای را بر ضد سنت‌ها و باورهای دینی آغاز کرد و سپس به ترویج باستان‌گرایی پرداخت تا این

در این باره که چرا نویسندگان و کارگزاران فرهنگ و سیاست دوران رضاخان به باستان‌گرایی روی آوردند، دلایل گوناگونی را می‌توان گفت: اینان برای جبران عقب‌ماندگی ایران از کشورهای اروپایی به دنبال تقلید کامل از فرهنگ غربی بودند و از آنجا که هنجارهای دینی و ارزش‌های اسلامی با غرب‌زدگی در تضاد بود و پیروی از اروپاییان از موضع دیانت امکان‌پذیر نبود درصدد احیای فرهنگ پوسیده کهن برآمدند.



فرهنگ ایرانی در ادبیات اسلامی



در سال ۱۲۹۹ قمری ابومسلم خراسانی بر ضد این طایفه ملعون قیام کرد و خلافتشان را برانداخت و عباسیان را به قدرت رساند. آن سلسله هم طبق انتظار ایرانیان رفتار نکردند و ابومسلم را با نیزنگ کشتند و برمکیان را که ایرانیانی لایق در دستگاه حکومتی بودند کنار نهادند و برخی از آنان را کشتند و با آل علی نیز رفتاری ظالمانه داشتند.

با این وجود ایرانیان حساب اسلام را از این ستمگران جدا کردند و ضمن تلاش برای به دست آوردن استقلال ملی و هویت بومی، ترکیب تازه‌ای از هویت فرهنگی را به وجود آوردند که ضمن آن اندیشه ایرانی را در پرتو فرهنگ اسلامی ترویج کردند و با قبول القای عربی و پذیرش هویت مذهبی در زمینه دانش‌ها و معارف روزگار به تالیف آثار مستقل دست زدند. ایرانیان در این آثار ضمن حمایت از سنت‌های اصیل ایرانی و اعتبار بخشیدن به زبان فارسی به حق‌طلبی و فضیلت گستری توجه بسیار نشان دادند.

نمونه بارز این حماسه‌سرایان فردوسی است که با کتاب ارزشمند شاهنامه شهرت و محبوبیت فراوانی یافت. او برای نظم این اثر سی سال رنج کشید. در این کتاب ضمن آنکه داستان‌های اساطیری و شرح‌حال پهلوانان ایرانی و تاریخ ایران پیش از اسلام دیده می‌شود، اما ویژگی مهم‌تر آن تأثیر شاعر از ارزش‌های دینی و معنویت اسلام و ارادت او نسبت به پیامبر و خاندانش است. گرایش‌های شیعی فردوسی در شاهنامه کاملاً هویداست و به همین دلیل محمود غزنوی که یک پادشاه متعصب سنی مذهب بود اقبالی به آن نشان نداد و فردوسی را در هاله‌ای از ناراحتی و اندوه فرو برد. شاهنامه، اثری ماندگار شد که نه تنها توجه ایرانیان در ادوار گوناگون تاریخی را جلب کرد، بلکه ملل دیگر جهان با شوقی وافر از محتوای این اثر بزرگ استقبال کردند.

ادیبان و سخنوران چند قرن نخستین پس از ظهور و گسترش اسلام در ایران به فرهنگ ایرانی و حتی سرگذشت‌ها و داستان‌های پیش از اسلام توجه داشتند و می‌کوشیدند آن لطایف و نکته‌های تاریخی و گزارش زندگی قهرمانان دوران باستان را به مسیری سوق دهند که از مطالعه آن‌ها تعالیم اخلاقی و ارزش‌های انسانی ترویج شود.

نمونه زیر به خوبی وی موازین دینی را در نظر داشته است:

به کزی و ناراستی کم گرای
جهان از پی راستی شد به پای
بدی همچو آتش بود در نهان
که پیدا کند خویشتن ناگهان

کسای مروزی که در همین قرن می‌زیست مذهب شیعه را اختیار کرد و نخستین شاعر دلیسته اهل بیت در ایران معرفی شد. دیوانش سراسر حاوی اشعاری در ستایش خاندان پیامبر است. او هم‌چنین نخستین سوگنامه مذهبی فارسی را درباره کربلا سرود.

بازیافتن هویت ایرانی در چارچوب فرهنگ اسلامی

وقتی امویان در مقام حاکمان مسلمان به قدرت رسیدند سیاست تبعیض نژادی و برتری قومی را که خلاف آموزه‌های اسلامی بود، پیش گرفتند. آنان برای عرب‌ها امتیازهای ویژه قائل شدند و نسبت به غیرعرب به‌ویژه ایرانیان سختگیری‌های بسیاری نشان دادند. حتی معاویه به همه کارگزاران خود به‌صورت بخش‌نامه اطلاع داد برای عرب‌ها حق تقدم در نظر گیرند.

آنان آقایی را مختص اعراب و تمامی اقوام را بنده و فرودست خود تلقی کردند. این عمل، ضربه مهلکی بر پیکره اسلام وارد کرد و منشأ اصلی تجزیه دولت مسلمین شد و بدین‌گونه حکومت‌های کوچک محلی به جای امپراتوری اسلامی شکل گرفتند. بدیهی است هیچ ملتی حاضر نیست نفوذ و سلطه قوم دیگر را بپذیرد و ایرانیان اسلام را به عنوان دین خود قبول کرده بودند، نه امتیازات نژادی بنی‌امیه را و از این جهت عکس‌العمل نشان دادند و با تمسک به آیه قرآن که می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» موضع مساوی بودن عرب و عجم را مطرح کردند و تنها عامل امتیازبخش را پرهیزکاری دانستند و بدین‌گونه حرکتی به نام «شعوبیه» پدید آمد. البته این جنبش در ادوار بعد مسیر منحرف و باطلی را طی کرد، اما اصل آن برتنابیدن رفتار امویان بود.

در همین حال خاندان عترت به دلیل فساد و ستم بنی‌امیه با آنان به مبارزه برخاستند و ایرانیان هم از آنان حمایت کردند و چون مختار ثقفی در حدود سال ۶۵ قمری به خونخواهی امام حسین (ع) در کوفه قیام کرد و بر ضد بنی‌امیه شورید، ایرانیان وی را یاری کردند.

با تأملی دقیق و ژرف در این مسائل درمی‌یابیم این افراد، دستاویز چپاولگران غربی بوده‌اند؛ زیرا آنان از نیروی محرکه اسلام و پایگاه قوی دین آگاهی داشتند و این سد محکم و دژ استوار مانع اهداف سلطه‌طلبانه آنان بوده است؛ از این‌روی، برای کم‌رنگ کردن نقش روحانیت و کاهش اعتقادات دینی مردم به ترویج باستان‌گرایی پرداختند؛ زیرا اولاً چنین فرهنگی قدرت آن را ندارد که در برابر فرهنگ بیگانه و مهاجم بایستد و ثانیاً فرهنگ مترقی و پویای اسلام را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

آمیختگی فرهنگ ایرانی با ارزش‌های اسلامی

بخش دوم تاریخ ایران، دوره اسلامی است که در چنین عصر طلایی و درخشان ایرانی بودن در درون فرهنگ و تمدن اسلامی مطرح شد و چنان با مسلمانی درآمیخت که جدا کردن آن ناممکن است؛ حتی رسم‌های کهن همچون عید نوروز با توجه به باورهای مذهبی استمرار یافت. در همین مقطع تاریخی دانشمندان و اندیشه‌مندان به تدوین انواع علوم اسلامی و غیر آن پرداختند و در ساخت تمدن اسلامی نقش بارزی را بر عهده گرفتند. مردم به برکت چنین فرهنگی در برابر استبداد شاهان و تهاجم اقوام وحشی مقاومت کردند و ادبیات ایرانی صیغه‌های دینی و اخلاقی به خود گرفت. استفاده از خط عربی در همان قرون نخستین اسلام زبان و فرهنگ توده‌های مردم ایران را به دیانت اسلام نزدیک کرد. این پیوند خجسته اندیشه ایران اسلامی را استوار ساخت. اولین آثار شعر و نثری هم که به زبان فارسی پدید آمد در واقع همین خصلت را در خود منعکس کرد. ایرانیان شعر عروضی را از سروده‌های عربی تقلید کردند و حتی از قرن‌های نخستین اسلامی اشعاری به لهجه‌های محلی و گاه به فارسی دری در دسترس است که در آن‌ها میناهای عروض فارسی رعایت نشده است.

ادیبان و سخنوران چند قرن نخستین پس از ظهور و گسترش اسلام در ایران به فرهنگ ایرانی و حتی سرگذشت‌ها و داستان‌های پیش از اسلام توجه داشتند و می‌کوشیدند آن لطایف و نکته‌های تاریخی و گزارش زندگی قهرمانان دوران باستان را به مسیری سوق دهند که از مطالعه آن‌ها تعالیم اخلاقی و ارزش‌های انسانی ترویج شود.

ابوشکور بلخی شاعر خردمند و آگاه قرن چهارم هجری مثنوی سرشار از حکمت و اندرز «آفرین‌نامه» را سرود که صرفاً ابیات پراکنده‌ای از آن در دسترس است. در چند

منابع

۱. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۲، ۱۳۷۳.
۲. ایران‌نامه، ش ۳، تابستان ۱۳۷۳.
۳. تاریخ ادبیات ایران، دکتر محمدجعفر یاقفی.
۴. علما و رژیم رضاشاه، حمید بصیرت‌نمش.
۵. ایران در دو صده واپسین، احسان طبری.
۶. یادداشت‌های استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۶.
۷. خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری.
۸. زمانه و کارنامه ابراهیم پورداود، روزنامه جام جم (۱۳۸۳/۸/۲۸).
- ش ۱۳۹۹.
- پانویس
۱. بقره: ۲۵۷.
۲. حجرات: ۱۳.